



با یاد بهشتی

دکتر غلامعلی حداد عادل



کنیم و با یک محک اسلامی بسنجیم، باید این ارزیابی و سنجش را بر اساس معیارهای فضیلت در اسلام انجام دهیم و به عبارت دیگر باید بپرسیم ملاک ارجمندی و برتری در اسلام چیست و با داشتن پاسخ این سؤال شخصیت ایشان را ارزیابی کنیم.

تقوی: همه کسانی که با شهید بهشتی آشنا بودند، به تقوای او گواهی می دهند، او تنها از نظر لباس روحانی نبود، بلکه به حقیقت ایمان، روحانی بود. ایمان و اخلاص و تعبد در وجود او رسوخ یافته بود. از نشانه‌های دینداری و ایمان ایشان، علاقه به نماز بود. شهید بهشتی از لحاظ توجهی که به نماز اول وقت داشت مشهور بود. در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، با آنکه گرفتار بها زیاد بود و بحثهای مهمی مطرح می شدند، به محض آنکه صدای آذان مغرب به گوش می رسید، آرام برمی خاست و جانماز حصیری ساده خود را از گوشه‌ای برمی داشت و قدری دورتر از دیگران به نماز می ایستاد و سریعا به جلسه بازمی گشت و با این کار خود به دیگران درس می داد.

اخلاق: بهشتی هم خوش خلق بود و هم با اخلاق، گشاده رویی و مهربانی و محبت و صمیمیت ایشان زبانزد بود. سعه صدر بسیار داشت. در شورای مرکزی حزب، ایشان به عنوان دبیر کل، جلسات شورای مرکزی را اداره می کردند. گاه اتفاق می افتاد نظر خود را درباره موضوعی اظهار می کردند و پس از صحبت‌های موافق و مخالف رأی گیری می شد و نظر مخالف نظر ایشان رأی می آورد. من در این گونه موارد در رفتار و طرز برخورد شهید بهشتی دقت می کردم و گواهی می دادم که هرگز ندیدم ایشان عکس العملی از خود نشان دهد و به مخالفان خود طعنه‌ای بزند یا در رأی گیری خدشه کند و بخواهد بحث را دوباره مطرح سازد و برای تصویب نظر خود کوشش مجددی بکند.

در این قبیل موارد، ایشان بسیار آرام و طبیعی عمل می کردند و از اصول و ضوابط کار دسته جمعی عدول نمی کردند و با رفتار خود به ما درس می دادند. از جمله خصوصیات اخلاقی شهید بهشتی صورت بودن ایشان بود. میزان صبر و بردباری ایشان در کشاکش حوادث و جریانات بعد از پیروزی انقلاب بهتر معلوم شد. روزهایی بود که ضد انقلاب در همه جا شایع می کرد که شهید بهشتی در کاخ زندگی می کند و پولهای همسرش یک خانم آلمانی است و این حرفها و تهمت‌ها و بدتر از اینها تحمل این حرفها برای کسانی که شهید بهشتی را از بیست سی سال پیش از آن می شناختند، دشوار بود. برای ما که بارها شهید بهشتی را در سالهای قبل از انقلاب در خانه ساداش ملاقات کرده بودیم و بعد از انقلاب هم می دیدیم که هیچ چیز فرقی نکرده و او از همه در همان

شد، من شمه‌ای از فعالیت‌های علنی آن انجمن را برای یکی از دوستانم که روحانی جوانی بود و با شهید بهشتی در مرکز اسلامی هامبورگ همکاری می کرد در نامه‌ای نوشتم و او آن نامه را به شهید بهشتی نشان داده بود و در نامه‌ای که در پاسخ نامه من فرستاد، اظهار لطف و تأیید و تشویق ایشان را متذکر شده بود. نامه آن دوست، که از آلمان ارسال شده بود، به دست ساواک شیراز رسیده و جزئی از پرونده من شده بود. از آن پس، ساواک که با تمام قوا در تعطیل انجمن و اخراج و تبعید و دستگیری و محکومیت دانشجویان فعال آن کوشید و بی گمان یک عامل مؤثر در آن همه مخالفت، همین آگاهی ساواک از ارتباط ساده و غیرمستقیم ما با شهید بهشتی بود.

همین روحیه مبارزه و جهاد بود که در سالهای ۵۶ و ۵۷ کسانی مانند شهید بهشتی و شهید مطهری را در صف اول مبارزه قرار داد. اینان در گرماگرم روزهای خوف و خطر انقلاب ثابت کردند که فعالیت‌های فکری و فرهنگی‌شان از سر عاقبت طلبی نبوده است.

بعد از مراجعت آقای بهشتی از آلمان ملاقات‌هایی پراکنده و همکاری‌هایی جسته و گریخته با ایشان داشتم که مهم ترین آنها همکاری در تألیف کتاب فلسفه برای سال آخر دبیرستانها بود که آقای بهشتی و شهید باهنر و آقای علی گلزاده غفوری تألیف آن را بر عهده داشتند. با ظهور انقلاب اسلامی و پیروزی آن، ارتباط و همکاری با شهید بهشتی در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و در خصوص مسائل مربوط به شورای انقلاب روز افزون شد و من فرصت یافتم تا شهید بهشتی را از نزدیک و بیشتر و بهتر بشناسم. در تصویری که از شخصیت شهید بهشتی در ذهن من به جا مانده است سه عنصر بارز وجود دارند که به آنها به اختصار اشاره می کنم.

نظم: شهید بهشتی مظهر نظم و انضباط بودند، وقت شناس و منظم. این خصوصیت جزئی از خصلت مدیریتی ایشان بود که بعدها در انقلاب اسلامی به نحوی مؤثر و مفید آشکار شد.

امیدواری: شهید بهشتی دوستان خود را همواره به آینده امیدوار می کردند و به آنان روحیه می بخشیدند. مجلس و محضر ایشان مجلس منفی بافی و اظهار یأس و دل سردی و دل مردگی نبود، بلکه مجلس تجدید نشاط در کار و تقویت روحیه و اراده و خوش بینی بود. **ابتکار و نوآوری:** شهید بهشتی همواره خلاق و مبتکر بودند و معمولاً در هر دیدار فکر جدیدی را به دوستان جوان خود القای می کردند و آنان را با یک فعالیت جدید در عرصه فکر و فرهنگ و تبلیغ اسلام آشنا می ساختند.

اگر بخواهیم شخصیت شهید بهشتی را در یک ترازوی اسلامی ارزیابی

خاطره نخستین دیدار خود با شهید بهشتی را فراموش نمی کنم. چهل سال پیش، در سال ۱۳۳۷، دانش آموز سال دوم دبیرستان بودم و سیزده سال داشتم. دبیرستان علوی یک مدرسه اسلامی بود که در آن به دین و اخلاق و آموزش اهمیت بسیار داده می شد. تدریس زبان انگلیسی هم در آن مدرسه مهم و جدی بود. معلمی داشتیم پاکستانی که تحصیل کرده آکسفورد بود و به او «مستر هاشمی» می گفتیم. روزی پیش از ظهر که مستر هاشمی مشغول تدریس بود، ناگهان دو نفر روحانی برای ورود به کلاس اجازه خواستند. یکی از آن دو علی اصغر کرباسچیان، معروف به علامه، مؤسس مدرسه ما بود و دیگر سیدی بلند قامت و خوش صورت که با معرفی آقای علامه معلوم شد آقای بهشتی است.

روحانی تازه وارد نگاه نافذ و لیخندی دلنشین و صدایی گیرا و متین داشت و در همان دقائق اول، توجه و احترام همگان را برانگیخت. آقای بهشتی با معلم کلاس چند جمله‌ای انگلیسی صحبت کردند و از او خواستند تا تدریس را ادامه دهد. بعد از چند دقیقه که از تدریس و سؤال و جواب در کلاس گذشت، آقای بهشتی شروع به صحبت کردند و گرم و مهربان، دانش آموزان را در فراگیری زبان انگلیسی راهنمایی و تشویق کردند و خود مثالهایی آوردند و عملاً در تدریس شرکت جستند. این دیدار من و دوستان همکلاسم که عده‌ای از آنها امروز عهده دار مسئولیت‌های مهمی هستند، اثری شیرین و شگرف برجای نهاد. در آن زمان برای ما تصور اینکه یک روحانی، علاوه بر زبان عربی، زبان انگلیسی هم بلدان، دشوار بود و آن روز ما با چنین پدیده نادری مواجه شده و حیرت کرده بودیم.

آخرین دیدار با شهید بهشتی را نیز فراموش نمی کنم. بیست و سه سال بعد از اولین دیدار، در اواخر بهار سال ۱۳۶۰، روزی آقای بهشتی، من و یکی از دوستانم را که اتفاقاً او هم دانش آموز همان کلاس و همان مدرسه بود، به ساختمان دادگستری دعوت کرد. روزگار با انقلاب اسلامی دگرگون شده بود و آن روحانی جوان اکنون در مقام رئیس دیوان عالی کشور، شخصیتی درجه اول و مؤثر در انقلاب و اداره کشور محسوب می شد. صحبت از این بود که با انقلاب فرهنگی، ضرورت تغییراتی در برنامه‌های درسی دانشگاهی مطرح شده و از هم اکنون لازم است برای تدریس معارف اسلامی، مدرسانی شایسته تربیت شوند. آقای بهشتی از ما خواستند برای یک دوره آموزشی تربیت مدرس معارف اسلامی، برنامه درسی تدوین کنیم. در فاصله این دو دیدار به یاد دارم که در سال ۱۳۴۶ که انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه شیراز تجدید حیات پیدا کرده بود و با راه و برنامه‌ای نو فعال

اتاق پذیرایی کوچک خود که با موکت مفروش بود، پذیرایی می‌کند، شنیدن این تهمت‌ها که بر او وارد می‌کردند سخت بود. ضد انقلاب که گوشت و پوست و خونش از واشنگتن و مسکو و لندن بود، هجرت چندساله بهشتی به آلمان را بهانه این شایعه کرده بود که او همسری آلمانی دارد که دروغ محض بود و اگر هم فرضاً همسرش آلمانی بود، گناهی نکرده بود. باری، ایشان در مقابل همه این تیرهای تهمت صبر می‌کردند و از کوره در نمی‌رفتند و متانت خود را از دست نمی‌دادند و از صراط مستقیم اصول خود بیرون نمی‌رفتند. همین صبر و تحمل ایشان بود که سبب شام ارحل پس از شهادت ایشان بگویند، «آنچه من راجع به ایشان متأثر هستم شهادت ایشان در مقابل آن ناچیز است و آن مظلومیت ایشان در این کشور است.»

بینش: شهید بهشتی مردی صاحب اندیشه بود. در امر دین بصیرت داشت و روزگار خود را می‌شناخت. او یک روحانی روشنفکر بود، به همان معنی که مطهری روشنفکر بود. صاحب اندیشه‌ای نو بود و در اظهار عقیده خویش و هاشدن آن آنچه که باید از آن رها شد، دلبر بود. از نشانه‌های بصیرت در بهشتی، آینده‌نگری او بود. امروز برای ده سال دیگر برنامه‌ریزی و کار می‌کرد. چند سال پیش سفری به آلمان کردم و شبی میهمان امام جماعت و مدیر مرکز اسلامی هامبورگ بودم. از او پرسیدم، «چه شد که شما سالها پس از شهید بهشتی، در این دوران حساس پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولیت اداره مرکز اسلامی هامبورگ را پیدا کرده‌اید و در واقع جانشین شهید بهشتی شده‌اید؟» میزبان من به تفصیل شرح داد که چگونه شهید بهشتی پس از مراجعت از اروپا به ایران در صدد تربیت عده‌ای برای تبلیغ اسلام در خارج از کشور برآمد و نهایتاً موفق شد یک طرح ۵ ساله را برای سه نفر از روحانیون جوان اجرا کند. شهید بهشتی با تنظیم یک برنامه درسی، مرکب از علوم حوزه و دروسی مانند زبان خارجی و تاریخ و جغرافیا و علوم اجتماعی، دوره‌ای آموزشی را برنامه‌ریزی کرد و با نظارت خود به اجرا درآورد. پرسیدم، «زندگی شما در مدت تحصیل چگونه تأمین می‌شد؟» پاسخ داد، «شهید بهشتی با کمک افراد خیری که می‌دانستند پول را باید کجا خرج کرد، هزینه زندگی ما را نیز تأمین می‌کرد.» نتیجه آن آینده‌نگری و آن بیش و بصیرت این بود که من دیدم بعد از پانزده سال، یک نفر از همان روحانیون جوان، جانشین خود شهید بهشتی در همان مرکز اسلامی هامبورگ می‌شود، در حالی که معلم و مربی او، یعنی شهید بهشتی، سالهاست به دیدار خداوند شتافته است.

دبیرستان دین و دانش که شهید بهشتی در آن دبیر و ظاهراً مدتی هم مدیر بوده، مرکز تربیت عده‌ای جوان تحصیلکرده و متدین بود که شهید بهشتی، آنان را در کنار تحصیلات متوسطه با افکار و اخلاق اسلامی آشنا می‌ساخت و در حقیقت با فعالیت در این دبیرستان و

جهت دادن به آن، مقدمات لازم را برای پیوند حوزه و دانشگاه تأمین می‌کرد. مدرسه حقانی نیز نمونه‌ای از آن تحولی بود که بهشتی آرزو داشت در سطح وسیعی در حوزه‌ها به اجرا درآید. او در این مدرسه با همکاری روحانیون دیگری همچون شهید قدوسی و آیت الله جنتی توانست برنامه‌ای نوو نظم و انضباطی تازه را در حوزه پدید آورد و نسلی از طلاب جوان را تربیت کند که امروزه عمدتاً در خدمت انقلاب اسلامی قرار دارند.

حضور مؤثر در بخش برنامه‌ریزی و تألیف کتابهای درسی دینی و قرآن مدارس کشور، گواه دیگری بر بصیرت شهید بهشتی است. او پس از بازگشت از آلمان چنین تشخیص داد که می‌تواند با نفوذ در بخش حساس کتب درسی وزارت آموزش و پرورش، ذهن و دل میلیونها دانش‌آموز را در سراسر کشور تحت تأثیر قرار دهد. این فرصت هنگام تجدید تألیف

گاه اتفاق می‌افتاد نظر خود را درباره موضوعی اظهار می‌کردند و پس از صحبت‌های موافق و مخالف رأی‌گیری می‌شد و نظر مخالف نظر ایشان رأی می‌آورد. من در این گونه موارد در رفتار و طرز برخورد شهید بهشتی دقت می‌کردم و گواهی می‌دهم که هرگز ندیدم ایشان عکس‌العملی از خود نشان دهد و به مخالفان خود طعنه‌ای بزند یا در رأی‌گیری خدشه کند و بخواهد بحث را دوباره مطرح سازد



کتابهای درسی به مناسبت تحول ساختاری در نظام آموزشی آن زمان به دست آمده بود و در این راه شهید بهشتی از همکاری مستقیم شهیدباهنر و بعضی از اشخاص دیگر و همکاری غیرمستقیم شهید مطهری برخوردار بود. شهید بهشتی و همکاران او توانستند در کتابهای جدید درسی چهره‌های جامع و جذاب از اسلام را ترسیم کنند و همین کتابها در گرایش جوانان به جانب اسلام در سطحی گسترده مؤثر افتاد. بی تردید یکی از دلایل علاقه دانش‌آموزان به اسلام و حضور مؤثر آنها در صحنه‌های انقلاب در سالهای ۵۶ تا ۵۷ آشنایی آنان با کتابهای درسی دینی در مدارس بود. مقامات ساواک یکی دو سال بعد از انتشار این کتابها به تأثیر انقلابی آنها پی بردند و در صدد حذف بعضی از مطالب آنها برآمدند. من که خود در آن زمان با شهید باهنر و شهید بهشتی در این فعالیت مختصر همکاری و ارتباطی داشتم، خوب به یاد دارم که نسخه‌ای از کتابها را ساواک بررسی کرده و دور عباراتی را که ممکن بود در جوانان از لحاظ اجتماعی و سیاسی تأثیر کند، خط قرمز کشیده بود تا در چاپ بعدی حذف شود. این نسخه به دست شهید باهنر افتاده بود و ایشان بسیار نگران بودند مبادا آن مطالب حذف شود و پیام اصلی آن کتابها به گوش نسل جوان آن زمان نرسد، اما خوشبختانه خیزش و خروش جامعه ایران در سالهای ۵۶ و ۵۷ جغالی برای اجرای آن نقشه باقی نگذاشت. باری، شهید بهشتی همواره چشم به آینده‌ای دور و اوقی وسیع داشت و با شناخت جریان‌های پویانده و بالنده اسلامی برای تقویت آنها تلاش کرد و این تلاش، نتیجه بینش و بصیرت وی بود.



علم: شهید بهشتی فردی باهوش و با استعداد بود و علاوه بر درس رایج در حوزه‌ها که از محضر استادانی چون مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی و امام خمینی (ره) آموخته بود، با معارف دیگری نیز، جز آنچه در حوزه تدریس می‌شد آشنایی داشت. وی علاوه بر زبان عربی که بر آن مسلط بود، با زبان انگلیسی هم آشنایی کافی داشت و همچنین بر اثر اقامت چندساله در آلمان، به زبان آلمانی نیز تسلط یافته بود. زبان فارسی را هم خوب می‌دانست و خوب می‌نوشت و خوب سخن می‌گفت. در سالهای آخر دهه بیست توفیق حضور در مجلس درس فلسفه علامه طباطبایی را یافته بود و یکی از معهود روحانیون جوانی بود که علامه، مقالات چهارده‌گانه کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم را نخست برای آنها قرائت و تدریس و در جمع آنان تحریر کرده بود. در سالهای اقامت در آلمان با فلسفه‌های جدید اروپایی بیشتر آشنا شد. در سالهای قبل از پیروزی انقلاب، در جلسات هفتگی که در منزل خود داشت، برای جمعی از جوانان دانشگاهی درسهایی در زمینه فلسفه هگل و اقتصاد تدریس می‌کرد و در این جلسات مستقیماً به متون اصلی هگل و نیز به کتاب کاپیتال مارکس مراجعه و از آنها استفاده می‌کرد.

هجرت: هجرت یکی از معیارهای انسانهای والا در قرآن است و بهشتی مرد هجرت بود. او مثل آب را کند نبود که در یک جا بماند، بلکه مانند رود جاری بود. از اصفهان به قم و از قم به تهران و از تهران به آلمان در حرکت بود و از برکت این حرکتها، صاحب دیدی وسیع و تجربه‌ای فراتر از تجربه‌های محدود و محلی و منطقه‌ای شد. از آثار مثبت هجرت او به آلمان، رونق یافتن مرکز اسلامی هامبورگ بود. این مرکز قطعاً در ایجاد یک جریان و تشکل دانشجویی با آرمانهای اسلامی در اروپا مؤثر بود. بسیاری از جوانان متدین، چه در آلمان و چه در سایر کشورهای اروپایی، توانستند با ارتباط با این مرکز، اعتقاد اسلامی خود را در هجوم جریان‌های الحادی و خصوصاً مارکسیستی حفظ کنند. در آن سالها که جنبش چپ دانشجویی خارج از کشور از نفوذ و قدرت بالایی برخوردار بود، به حق باید شهید بهشتی را یکی از پایه‌گذاران جنبش اسلامی دانشجویی میان دانشجویان ایرانی خارج از کشور دانست. مرکز اسلامی هامبورگ نقطه اتکا و امید این جنبش بود و این تأثیر در درجه اول ناشی از حضور شهید بهشتی بود که مدیری دانشمند و خوششکوه و خوش بیان و سختکوش بود.

شفقت به خلق: شهید بهشتی در جنب علم و دانش و اخلاق و اندیشه خویش، صاحب درد و درک اجتماعی بود. او از کسانی نبود که در دوران طلبگی سر از حجره بیرون نکرده باشد و یاد عالم روشنفکری از خلق صحبت کرده، اما خلق را نشناخته باشد. او به تأثیر منفی فقر در رشد و کمال افراد جامعه کاملاً آگاه بود و برای مبارزه با فقر، که

زمینه و مولد فساد و انحطاط است، در جستجوی یافتن راه حل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بود. آرای اقتصادی او، خصوصاً آنچه در باب تعاون و اقتصاد تعاونی مطرح ساخته، نشانه توجه او به مسائل جامعه و عدالت اجتماعی و دلسوزی و شفقت او نسبت به خلق است و مبین این حقیقت که او راه رسیدن به خالق را، از میان خلق و انبوه درد و رنج گرفتاریهای خلق انتخاب کرده بود. مدیریت منظم: مدیریت و نظم، آشکارترین جلوه شخصیت شهید بهشتی بود و هرکس با ایشان سروکار داشت، این جلوه آشکار را مشاهده می‌کرد. در تنظیم وقت برای کارها، از جمله برای ملاقاتهای خود با دیگران، بسیار دقیق و با انضباط بود. سر ساعت مقرر حاضر می‌شد و سر ساعت مقرر دیدار را ختم می‌کرد. او با مهربانی و قاطعیت، نظم را در کارهای خود مراعات و اجرا می‌کرد. در مدیریت هم امتیاز و برتری او

وقتی به اینجا می‌آید، مطمئن باشید قبل از اینکه این مسئله را به حساب بی‌نظمی بگذارد، به حساب دین ما می‌گذارد و بنده غالباً دیده‌ام که در این گونه مسائل، همه کاسه کوزه‌ها بر سر دین و تربیت اجتماعی و دینی ما شکسته می‌شود نه بر سر نظام. اگر یک مسلمانی کثیف است و تمیز نیست، خیلی کم می‌شود که پاکیزه نبودن او را به گردن نظام بگذارند، بلکه به گردن دینش می‌گذارند. بدون شک تربیت صحیح، ارتباط زیادی با نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی دارد، اما از ما این سؤال را می‌کنند که شما که پیرو اسلام هستید، اگر تا به حال این قدر عرضه نداشته‌اید که نظام اجتماعی سالم به وجود آید، آیا این قدر هم عرضه نداشته‌اید که خودتان را تربیت کنید؟ یک وقت است که مردم در یک محیطی به کلی از یک نظام فکری سازنده به دورند و چنان تحت تأثیر نظام حاکم اجتماعی ساخته می‌شوند که فرصت دریافتی سازنده دیگر را ندارند. اما اگر به کسانی که می‌گویند ما با اسلام آشنا هستیم و می‌کوشیم تا بر اساس اسلام یک نظام عادل و صالحی اجتماعی ایجاد کنیم، بگوئید که، «شما قبل از ایجاد این نظام کارهایی را که از دست خودتان ساخته‌اید انجام ندادید...» معلوم می‌شود که این جهان بینی و ایدئولوژی و این عقیده‌ای که باید منشأ عمل باشد، در خود ما هنوز تحرکی به سوی عمل ایجاد نکرده است.

۸. جهاد و مبارزه: شهید بهشتی در سراسر عمر خود در مسیر جهاد با طاغوت و مبارزه با فساد پهلوی گام برداشت. فعالیت‌های او، بر حسب ظاهر، عمدتاً فرهنگی بود، اما همان فعالیت‌های فرهنگی، معنی سیاسی داشتند. در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب، چنین به نظر می‌رسید که روحانیون اهل جهاد و مبارزه که همگی پیرو و راه و مرام امام خمینی (ره) بودند، به طور طبیعی به نوعی تقسیم کار رسیده بودند و هر کس به اقتضای سابقه و علاقه و توان خویش در بخشی از جبهه وسیع مبارزه مشغول فعالیت بود. در این میان شهید بهشتی و شهید مطهری و شهید باهنر، بیشتر وظیفه فرهنگی و فکری این جبهه را بر عهده داشتند و اگر مانند بعضی دیگر از چهره‌های مبارز



روزهایی بود که ضد انقلاب در همه جا شایع می‌کرد که شهید بهشتی در کاخ زندگی می‌کند و پولهای ملت را به حساب شخصی خود در بانکهای خارجی ریخته است و همسرش یک خانم آلمانی است و این حرفها و تهمتها و بدتر از اینها تحمل این حرفها برای کسانی که شهید بهشتی را از بیست سی سال پیش از آن می‌شناختند، دشوار بود



و برجسته انقلاب، دائماً گرفتار زندان نبودند و دستگیر نمی‌شدند، از سر عافیت طلبی نبود. ساواک خوب می‌دانست که مقصد و مقصود این آقایان چیست و به همین جهت نسبت به فعالیتها و تماسهای آنان بسیار حساس بود.

خوب به خاطر دارم که شهید بهشتی چگونه با شجاعت و صراحت، خطرپذیری خود را در آن سخنرانی بهشت زهرا، قبل از ورود امام نشان داد و اعلام کرد که، «بعضی از اشخاص به ما مراجعه می‌کنند و ما را از خطراتی که در این راه وجود دارد، آگاه می‌کنند و از آنها برحذر می‌دارند و ما به نصیحت می‌کنند که با احتیاط بیشتری عمل کنیم، اما من اعلام می‌کنم ما که این راه را به رهبری امام خمینی برگزیده‌ایم، از آغاز، خود را برای شهادت در راه خدا آماده کرده‌ایم و کشته شدن در این راه را سعادت ابدی می‌دانیم.» «خونسردی و اطمینان و استواری او در آن روز، مایه اعجاب و تحسین بود و واقعه هفتم تیر سال ۶۰ نشان داد که شهید بهشتی مصداق آیه «ومن المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه...» بوده‌است.

سال داشت) به علتی، در اثر برخورد با موردی، علاقمند شده بود که با اسلام آشنا شود. ابتدا مکاتبه کرد و بعد حضور آمد و مسلمان شد. ایشان پس از مدتی به ایران آمد. نخستین روزی که این جانزد من آمد، به او گفتم، «خیر مقدم! همان طور که مدت‌ها بود دلت می‌خواست، به ایران آمی. برای من تعریف کن که در این چند ساعتی که آمده‌ای چه دیده‌ای؟» او گفت، «مقداری از مسیر منزل شما را با ماشین و مقداری را تمعداً پیاده آمدم. از بعضی از خیابانها که می‌گذشتم، دیدم گویا اینها که پیاده می‌روند، جزو آدمیزاد نیستند، چون این خیابانها اصلاً پیاده‌رو ندارند. نمی‌دانم که انسان اگر بخواهد سالم از این خیابانها عبور کند، تکلیف چیست. برای رفت و آمد پیاده‌ها جایی در نظر گرفته نشده است. اینها چگونه می‌توانند در برابر حوادث رانندگی امنیت داشته باشند؟» خوب این کار بر عهده نظام است، اما این که از خیابان یک طرفه از جهت مقابل نباید رفت و اگر بروید حداقل ضررش این است که کشته شدن این خیابان را کم می‌کنید و عده‌ای از مردم دیرتر به کار خود می‌رسند، دیگر مربوط به نظام نیست، این مربوط به همه ماست و قطعاً باید رعایت کنیم. حال اگر رعایت نکنیم، یک نفر مثل این فرد که خارج از جامعه ماست،

نسبت به دیگران محسوس بود. حضور ایشان در مجلس خبرگان قانون اساسی و اهتمام در اداره آن مجلس، از خدمات برجسته وی به انقلاب اسلامی محسوب می‌شود و حقاً باید گفت که مدیریت آن مجلس به عهده شهید بهشتی بود. شهید بهشتی در این نخستین تجربه حساس که از طریق تلویزیون در معرض دید منتقدان داخل و خارج کشور قرار داشت، خوب از عهده اداره مجلس خبرگان برآمد. ایشان همان توانایی را در اداره قوه قضائیه به کار گرفت و دریغ و درد که فرصت نیافت تانیات و اندیشه‌های بلند خود را در آن قوه به اجرا در آورد.

شهید بهشتی، در سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی با آنکه نظام حاکم بر کشور را قبول نداشت، به نظم اعتقاد داشت. برخلاف بسیاری از مردم امروز جامعه ما که نظام حاکم بر کشور را قبول دارند، اما به نظم اعتقادی ندارند و آن را در جامعه رعایت نمی‌کنند! برای آنکه با نمونه‌ای از طرز تفکر و نکته‌سنجی و منش ایشان آشنا شویم، خوب است خاطره‌ای از او را که در سالهای قبل از پیروزی انقلاب پیش آمد، مرور کنیم.

یکی از جوانان در آلمان، از سنین خیلی زود (شاید آن موقع ۱۴ یا ۱۵